# وظایف علمی و عملی حوزه های علمیه

**حوزه های علمیّه که یکی از دو بال علمی کشور محسوب می شوند، رسالت بس خطیری در رشد علمی و شکوفائی فرهنگی معارف غنی قرآن کریم و عترت طاهرین (علیهم السّلام) بر عهده دارند.**

**ضرورت جهاد علمی حوزه ها در بسط و نشر آثار غنی مکتب نورانی اسلام در عصری که جامعه بشری مبهوت فرهنگ غرور آفرین انقلاب اسلامی ایران است، بیش از هر زمانی احساس می شود.**

**به مناسبت آغاز فعالیت های حوزه های علمیّه در سال تحصیلی جدید، (رسالت علمی و عملی حوزه ها) در اندیشه تابناک استاد علامه، «حضرت آیت الله جوادی آملی (دامت بر کاته)» که از چهره های درخشان و ذخائر ارزشمند حوزه محسوب می شوند، از نظر خوانندگان عزیزبه ویژه جامعه حوزوی کشور می گذرد.**

*** آیت الله جوادی آملی**

### ناکار آمدی فقه و اصول در معارف جهانی

ما اگر گفتیم حدیث ثَقلین (۱) میراث گرامی و گرانبهای رسول مکرّم (ص) است، باید بگوئیم: حَسبُنَا القُرآنُ وَ العِترَه. اگر دیگری گفت: حَسبُنَا القُرآن (۲)، آفت دید؛ و اگر ما خدای ناکرده بگوییم حَسبُنَا العِترَه، اُفت داریم. ولی متأسفانه وضع علوم حوزوی ما علومی نیست که با قرآن مرتبط باشد. گرچه فقه کارگشای جامعه هست، ولی علم وَزین و استدلالی و سنگین همان فن شریف اصول است. ممکن است کسی در تمام مدّت عمر قرآن را ندیده باشد و در اصول مجتهد مطلق باشد! فقط بداند قرآن نازل شده است و حجت است.اگر در تمام مدّت عمر قرآن را ندیده باشد، می تواند خِرّیط(متخصص) فن اصول باشد؛ زیرا این علمی نیست که با قرآن کار داشته باشد. مطلبی در جلد اوّل کفایه نیست که به قرآن تکیه کرده باشد؛ نه مباحث الفاظش، نه مباحث مشتقّش، نه مسائل مربوط به اوامر و نواهی اش، نه مسائل مربوط به مطلق و مقیّد و مُجمل و مُبیّن و ناسخ و منسوخ و مفهوم و ملزوم و امثال ذلک آن! عناصر محوری این جلد اوّل کفایه دو چیز است؛ یکی عُقلائی، یکی عقلانی.

امّا جلد دوّم کفایه که مطالبش دشوارتر و پیچیده تر و علمی تر از جلد اوّل است، در تمام این بخش ها فقط دو تا آیه است برای رَدع کردن! چون همه محقّقین بر این باورند که حجیّت خبر واحد به آیه نبأ (۳) و نَفر (۴) متّکی نیست، حجیّت خبر واحد را از جای دیگر باید به دست آورد. پس دو تا آیه فقط هست برای رَدع کردن، بقیّه هم بَنای عقلاء است یا چند روایت؛ یا لا تَنقُضِ الیَقین (۵) است، یا رُفِعَ عَنْ اُمَّتِی (۶) است، یا برائت عقلی و نقلی! بنابراین اگر کسی در تمام مدّت عمر قرآن را ندیده باشد، این می تواند خِرّیط فن اصول باشد؛ چنین علمی دوام نخواهد داشت و چنین حوزه ای مورد تأیید صاحب اصیل و اصلی اش نخواهد بود! باید کاری کرد که جهانی باشد؛ کار جهانی بدون کلام جهان آفرین مقدور نیست.

*** آن که بوی لجن رشوه را حس نکند، او فقط فقیه و عابد و زاهد است و نه عارف! « عارف » آن است که بوی بد گناه را حس بکند.**

*** حوزه به برکت استقلالش توانست نظام را بپروراند، به برکت استقلالش باید این نظام را حفظ بکند. وقتی این نظام را حفظ می کند که نیازهای علمی نظام را تأمین بکند، آن قدر قداست داشته باشد وقتی که مسئولین آمدند پیش او واین گفت رشوه و رو میزی و زیر میزی حرام است؛ در آنها تحوّل ایجاد کند. و گرنه می شود موعظه که از این مباحث کم نیست! آنها وقتی می آیند حوزه و بر می گردند، باید با دست پر بر گردند و وقتی با دست پر بر می گردند که از صدر مشروح چیزی بشنوند.**

### ارزشمندی و دشواری علم « تفسیر »

و امّا درباره تفسیر؛ مستحضرید، عمر ما هم در همان رشته ها گذشت. ما غالب این علوم؛یعنی چه فقه اش، چه اصول اش، چه فلسفه اش، چه عرفانش؛ هم سطحش را گفتیم، هم خارجش را! و کتابی نبود که برای ما قابل هضم نباشد! امّا این تفسیر، وَ مَا اَدراکَ مَا التَّفسیر!! در بسیاری از مطالب من جرأت ورود ندارم، منتها آنهائی که در مسجد أعظم و غیر أعظم اند، متوجه نیستند که ما چرا مسیر را برگرداندیم؛ می بینم قابل حل نیست! آنقدر دشوار است و صعب و مستصعب است که ما در همان قدمِ اوّل می مانیم. این بنده خدا ها که در تفسیرند، اصلاً متوجه نیستند که ما چرا مثلاً این حرف را برگرداندیم! تفسیر کجا، فلسفه کجا؛ تفسیر کجا، فقه کجا؛ تفسیر کجا، اصول کجا؛ تفسیر کجا، عرفان کجا! این که شما می خوانید تفسیر نیست! شما می بینید مرحوم نجاشی در شرح حال برخی از بزرگان می گوید: او خطبه فاطمه زهراء (س) را تفسیر کرده است؛ این گویا در صفحه ۱۶۱ همین نجاشی چاپ شده. تفسیر چیز دیگر است، عرفان و فلسفه چیز دیگر است! وقتی به چهار تا اشکال نفس گیر مبتلا شدید، آنوقت می فهمید تفسیر یعنی چه!

### ( قرآن )، کتاب آویخته الهی

اگر کسی علم می خواهد، این رشته است؛ عمل صالح می خواهی، این رشته؛ مُلّائی هم می خواهید، در این رشته! چون در جای دیگر برابر آن اندیشه خودشان سخن می گویند، ولی قرآن یک طناب آویخته است و نه انداخته! خدای سبحان که قرآن را نازل کرده است، نه آنجوری که باران را نازل کرد؛ باران را نازل کرد، یعنی انداخت؛ قرآن را نازل کرد، یعنی آویخت. یک طرف به دست خداست، یک طرفش به دست ما! به این انزال می گویند « تجلّی »، آن انزال را می گویند « تجافی ». در بیانات نورانی حضرت امیر که فرمود: فَتَجَلّی سُبحانَهُ وَ تَعالی لِعِبادِهِ فِی کَلامِهِ مِنْ غیرِ اَنْ یَکُونُوا رَاَوهُ (۷) این است؛ فرمود: خدا قرآن را آویخت، نه انداخت! اگر گفتند: شما به حبل متین تمسّک کنید، نه یعنی طنابی که به گوشه ای انداخته شده؛ طناب انداخته شده مشکل خودش را حل نمی کند، چه رسد به مشکل مستمسک را!!! این طناب وقتی حبل متین است که به دست ناگسستنی ذات أقدس إله وصل باشد. لذا هر کس این طناب را گرفت، محفوظ می ماند، یک؛ جا برای ترقّی باز است، دو؛ اِقْرَأْ وَ ارْقَ (۸). این اِقْرَأْ وَ ارْقَ معنایش این است که این طناب تا بالا وصل است؛ چون تا بالا وصل است، انسان،هم معصوم و مصون از سقوط است و هم راه برای ترقّی باز است. بنابراین آن کتاب به سائر علوم ما بهای علمی می دهد، گذشته از اینکه انسان با متکلّمی سخن می گوید که خود را با او قرین می داند، حرف او را می شنود و در او اثر می گذارد و مانند آن.

### حوزه علمیّه نیازمند عارفان حقیقت بین

حوزه برکتش در استقلال بود حدوثاً و همین حوزه بقاءً برکتش در استقلال است. او نظام را نتیجه خود می داند، باید این نظام را حفظ کند. حفظ این نظام، هم از راههای علمی است، هم از راههای عملی؛ هم نیازهای علمی نظام را، هم نیازهای عملی نظام را همه ما باید بر آورده کنیم؛ چون محصول کار ماست، محصول کار حوزه است. گوشه ای از حکومت صفوی با حوزه های علمیّه هماهنگ بود، برگ زرّینی در ایران پیدا شد. الآن که به لطف الهی حکومت، حکومت حوزوی و شیعی است، باید برکات فراوانی داشته باشد. شما قبل از صفویه را ببینید،علمای فراوانی که بعد از صفویه پیدا شدند، به برکت همین است. منتها راهی را که عده ای از علماء رفتند، آن راه را هم ما فراموش نکنیم!

مرحوم محمّد تقی مجلسی پدر مرحوم مُلا محمّد باقر مجلسی (ره)، در شرح مَنْ لا یَحضُرُه الفَقیه ابن بابویه قمی می گوید: من بیش از ۱۰۰ هزار نفر را تربیت کردم؛ مرجع تقلید بود، زعیم حوزه علمیّه بود، امام جمعه و جماعت بود، مدرّس بود، مؤلّف بود؛ فرمود: من بیش از ۱۰۰ هزار نفر را هدایت کرده ام، امّا یک نفر از آنها که خودم می خواستم هنوز پیدا نشده! آن یک نفر کیست؟ چرا مرحوم مجلسی اوّل در شرح مَنْ لا یَحضُرُه الفَقیه یک چنین حرفی می زند؟! چرا به انتظار آن یک نفر است؟ در ماها ممکن است آن یک نفرها پیدا بشود.

آن یک نفر همان است که وجود مبارک حضرت امیر در خطبه متّقیان از آنها نام برد، مرحوم کلینی در جریان حدیث حارثه بن مالک از او نام برد؛ شما می بینید غالب ما وقتی می خواهیم بگوییم رشوه حرام است، زیر میزی حرام است، رانت خواری حرام است؛ یا آیه یا روایت را نقل می کنیم، فقیهانه، محدّثانه، عابدانه و زاهدانه سخن می گوئیم و حق هم هست، بیش از این از ما بر نمی آید! امّا آن که مرحوم مجلسی اوّل می خواست، « عارفانه » بود نه زاهدانه و عابدانه! ( عارفانه ) همان است که وجود مبارک حضرت امیر در نهج البلاغه دارد: وقتی شب آن شخص حلوا را آورد، حضرت بینی اش را می گیرد که چقدر بد بوست، این زیر لباست چیست؟ قَدْ شَنِئْتُهَا (۹). آن که بوی لجن رشوه را حس نکند، او فقط فقیه و عابد و زاهد است و نه عارف! « عارف » آن است که بوی بد گناه را حس بکند. وجود مبارک رسول گرامی فرمود: تَعَطَّرُوا بِالاستِغفارْ لا تَفْضَحَنَّکُمْ رَوائِحُ الذُّنُوب (۱۰)، خودتان را با استغفار معطر کنید، وقتی می آیَد ما بینی مان را نگیریم! این راه است.

### امکان درک باطن گناه و حقیقت عذاب

این راه رفتنی است؛ بهشت و جهنّم الآن موجود است، باطن گناه همان لجن و تعفّن است؛ یک انسان وارسته همانطوری که با چشم ملکوتی جهنّم را می بیند، با شامّه ملکوتی هم بوی لجن را می شنود. اگر گفته شد: ز مصرش بوی پیراهن شنیدی (۱۱)، این شامّه برای همه هست. منتها آن قلّه اش مال معصومین است، این دامنه و ذیلش مال شاگردان است. مرحوم مجلسی اوّل به دنبال یک چنین شاگردانی می گردد. مگر این لجن در قیامت ظاهر نمی شود؟! این نیشی که ما به یکدیگر می زنیم، مگر این تیغ نیست؟ مگر در قیامت بوته های خار پر تیغی پرورش می دهند و بعد به جهنّمی ها می خورانند؟ یا همین بد گفتن ها و اهانت کردن ها و بد نوشتن ها و طعن زدن ها و نیش زدن ها به آن صورت در می آید. اینکه فرمود: لیسَ لَهُمْ طَعامٌ إلا مِنْ ضَریع (۱۲)؛ « ضَریع » یعنی این بوته پر تیغ.این طَعامٌ که لا یَأکُلُهُ إلا الخاطئُون (۱۳)، همین است.

در سوره مبارکه جن فرمود: بالأخره جهنّم وسائل سوخت و سوز دارد، امّا ما از جای دیگر جنگل و هیزم نمی آوریم: وَ اَمَّا القاسِطُونَ فَکانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً (۱۴)، همین ها هیزمند. آنکه اهل قسط است، یعنی اهل جُور است، هیزم است؛ هیزم را با یک وَقُود، آتش زنه یا آتش گیره می گیرانند؛ بعد وقتی که گیرانده شد و اَلو بلند شد و گُر گرفت، آن چیزهائی که باید بگذارند، می گذارند. فرمود هر ۳ خود انسان است: وَ اَمَّا القاسِطُونَ فَکانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً، یک؛ یک عدّه هم وَقُودُ النّارند، کَدَأبِ آلِ فِرعُون (۱۵). وَقُود، مَا تُوقَدُ بِهِ النّار؛ حالا یا آتش زنه، یا آتش گیره؛ وَ اتَّقُوا النّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النّاسُ وَ الحِجارَه (۱۶). این آتش زنه که ائمه کفرند، وَقود نارند، کَدَأبِ آلَ فِرعُون اند؛ این وَقود، این آتش زنه، این ماده انفجاری وقتی به آن هیزم برخورد کرد، گُر می گیرد؛ بعد یک عدّه ای را وارد می کنند: فَإذَا هُمْ یُسجَرُون (۱۷).

خدا غریق رحمت کند سیّدنا الاُستاد امام را! ایشان سالی یکی، دو بار موعظه می کردند. اوّلین بار از محضر ایشان شنیدیم، بعد این روایت شریف را در جوامع روائی یافتیم. ایشان فرمودند: در بعضی از نصوص دارد که زبان یک عدّه در قیامت به قدری دراز است که یک عدّه روی زبان آنها راه می روند. بعد فرمود: این زبان درازی به آبروی مردم، همین است!این یک واقعیتی است که گناه لجن است، دست درازی کردن به بیت المال وآبروی مردم تعفّن دارد.

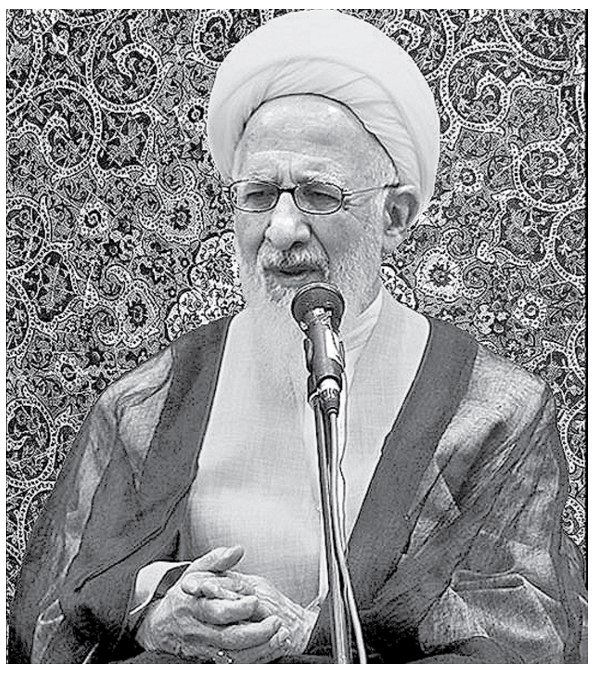

### رسالت علمی و عملی حوزه علمیّه

بنابراین حوزه به برکت استقلالش توانست نظام را بپروراند، به برکت استقلالش باید این نظام را حفظ بکند. وقتی این نظام را حفظ می کند که نیازهای علمی نظام را تأمین بکند، یک؛ آنقدر قداست داشته باشد وقتی که مسئولین آمدند پیش او واین گفت رشوه و رو میزی و زیر میزی حرام است؛ در آنها تحوّل ایجاد کند، دو. و گرنه می شود موعظه که از این مباحث کم نیست! آنها وقتی می آیند حوزه و بر می گردند، باید با دست پر بر گردند. وقتی با دست پر بر می گردند که از صدر مشروح چیزی بشنوند؛ و گرنه همین است!

مطلب دیگر اینکه شما بزرگواران که به لطف الهی توفیق تدریس دارید و استادید؛ در برابر این نعمت، مسئول هم هستید. خدای سبحان هیچ کس را نعمت نداد، مگر اینکه در برابر آن از او سؤال می کند: وَ لَتُسئَلُنَّ یُومَئِذٍ عَنِ النَّعیم (۱۸). خیلی ها هستند از همین شاگردان شما که دو بار، سه بار این کِفایه یا رسائل یا مکاسب را از شما می شنوند، به زحمت می فهمند؛ هم سن شما هم هستند. شما به لطف الهی به جائی رسیدید که موفّقانه تدریس می کنید و حوزه هم به تدریس شما در کمال رسمیّت می بالد، مبادا یک وقتی شب همه فیلم ها و سریال ها را نگاه کنید، بگویید: من چون دو دور مکاسب گفتم، سه دور رسائل گفتم، حالا آخر شب نگاه می کنم، فردا می روم می گویم؛ این اوّلین دوران خسارت و غرامت است! اوّلین روز جهل یک انسان آن وقتی است که بگوید من فارغ التّحصیل شدم!!

چند سال قبل در مدرسه حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی (ره)، آنجا این داستان به عرض حضّار رسید که برخی از طلبه های جوان همین که یکی، دو بار مکاسب و رسائل و کفایه گفتند؛ مدام به تعبیر پیشینیان این سینه را وجب می زنند، می گویند: یک وجب سینه، این همه علم!! این نیست، تازه شما اوائل راهید. ۳ ـ ۴ تا حدیث است که آمده، در بازار حوزه؛ یکی لا تَنقُض است، یکی رُفِعَ مَا لا یَعلَمُون (۱۹) است و مانند آن. آن قدر احادیث عمیق علمی مربوط به فلسفه و کلام و عرفان است در این روایات، مخصوصاً در جلد اوّل اصول کافی، در توحید صدوق، در نهج البلاغه که هنوز دارد خاک می خورد! اگر مرحوم آخوند با آن هوشش وارد مسائل عقلی می شد، جبر و تفویض را که خیلی ها حل کرده اند، این در قدم اوّل نمی افتاد، نمی گفت: قلم اینجا رسید و سر بشکست! این وقتی وارد مسائل لوح محفوظ و قضا و قدر و بَدا و علم ازلی بشود؛ اصلاً قدرت حرف هم ندارد، تا اینکه بگوید قلم اینجا رسید و سر بشکست! این برای همین است که همان ۵ ـ ۶ تا حدیث را دید.

***در ارث مادی تا مورّث نمیرد، چیزی به وارث نمی رسد؛ در ارث معنوی تا وارث نمیرد، چیزی به او نمی دهند. فرق ارث معنوی و مادی همین است! یک قدم بر خویشتن نِه و بمیر، من و ما را بگذار کنار، دنبال این القاب نگرد، آن وقت ببین امام صادق چه به تو می دهد!!**

قرآن که هیچ، ۱۰ درصد روایات در حوزه ها مطرح است؛ آن ۹۰ درصد دارد خاک می خورد! این گوی و این میدان؛ شما بیائید این مجلس حدیث امام رضا (ع) با عِمران صابی را بحث کنید، سخن از هشام بن حکم و هشام بن سالم را بحث کنید، آن علم اَزلی عالِمٌ اِجلا مَعدُوم؛ علم کشف است، معدومْ معدوم است؛ کشف معدوم یعنی چه؟ خیلی از مطالب است که سؤالش به ذهن نمی آید، چه رسد به جوابش! بنابراین آن ۹۰ درصد از نصوص که دارد خاک می خورد، آنها هم باید مطرح بشود. نصوص که عرضه شد، قرآن عرضه می شود؛ چون اینها شارح قرآنند، مرتّب دارند به قرآن ارجاع می دهند، مبیّن قرآنند.

### ویژگی وارثان حقیقی انبیاء

بعد فرمودند: شما وارثان انبیائید. در ارث مادی تا ( مورّث ) نمیرد، چیزی به وارث نمی رسد؛ در ارث معنوی تا ( وارث ) نمیرد، چیزی به او نمی دهند. فرق ارث معنوی و مادی همین است! یک قدم بر خویشتن نِه و بمیر، آنوقت ببین امام صادق چه به تو می دهد!! من و ما را بگذار کنار، دنبال این القاب نگرد ...!

شما می بینید سرّ اینکه زمخشری این کتابش مانده؛ برای اینکه درست است معتزلی است و از آنها یک مقدار فاصله دارد، به ما یک مقدار نزدیک است؛ ولی از ما خیلی فاصله دارد. لکن یک اخلاصَکی داشت، همین اخلاصَک باعث ماندن این کتاب شد. ایشان تقریباً می گوید: مجاور حرم ملکوتی خدا بودم در مکه، این کتاب نصیبم شد، این را نوشتم؛ مثلاً ۲ سال و اندی این را نوشتم. برای اینکه احترام بگذارد به نظر بزرگان آن عصر، نسخه ای از کشّاف را در همان حرم الهی گذاشت، چون علماء از هر طرف می آمدند به زیارت بیت، به آنها هم اعلام شد این کتاب را ببینید،اگر اشکالی دارد، نقدی دارید ارائه کنید؛ و این کتاب با این جلال و شکوه ماند.

پس در ارث مادی تا مورّث نمیرد، چیزی به وارث نمی رسد؛ در ارث معنوی تا وارث نمیرد، چیزی به او نمی دهند: مُوتُوا قَبلَ اَنْ تَمُوتُوا (۲۰).

### اهمیت معرفت و شجاعت در وصایای بزرگان

شما می بینید جناب ابن ادریس،در سرائر خیلی کامیاب و موفق بود. در مقدّمه سرائر می گوید: بزرگان چند تا نصیحت می کردند، به فرزندانشان می گفتند: لا تَجلِسُوا فِی الاَسواقْ إلا عِندَ زَرّادٍ اُو وَرّاق، که الآن این نصیحت، نصیحت روز است. ابن ادریس در مقدّمه سرائراز بعضی از بزرگان نقل می کند که وصایای آنها نسبت به فرزندانشان این بود که اگر از منزل بیرون رفتید، خواستید در مغازه ای بنشینید، فقط در کنار مغازه وَرّاقان یا زَرّادان بنشینید. آن بازار زَرّادان مربوط به زره بافی و شمشیر سازی و خُود و مِرفق سازی و اینهاست؛ بازار وَرّاقان نسخه نویسی و کتاب فروشی و مقابله و قرائت کتب است. یا انسان شجاعانه مملکت را حفظ می کند، یا عالمانه و فقیهانه مشکلات علمی را حل می کند؛ این وصیّت رسمی بود که به فرزندانشان می کردند. می گفتند: وقت را یا در شجاعت، یا در فقاهت صرف بکنید؛ باز هم او نقل می کند که برخی از بزرگان گفتند: مَا قلْتُ وَ لا بِتُ إلا وَ الکِتابُ مُوضُوعاً عَلی صَدری. من چه در خواب قیلوله، چه در خواب بیتوته با کتاب زندگی می کردم، با کتاب می گذراندم.

### تألیف آثار محققانه، رسالت علمی حوزه علمیّه

غرض این است که شما بزرگان که خدا یک استعداد بیشتری بیش از حدّ معمول به شما داده است، یک رسالتی هم دارید.آیا می شود یک کسی بین ۴۰ و ۶۰ سال باشد، ۴ تا رساله عمیق علمی؛نه مقاله؛ مثل رساله ای که شیخ انصاری نوشته، رساله ای که نراقی نوشته ننویسد، این معلوم می شود عمرش را تلف کرده! فقط ۱۰ بار یا ۵ بار رسائل گفتن، از جیب خوردن است. آدم می گوید من ۲ بار رسائل گفتم، ۳ بار کفایه گفتم! بار دوّم و سوم چه؟ اگر کسی بار اوّل یک کتابی را گفت، یعنی فهمید؛ بار دوّم مسئول است! وقت را جای دیگر صرف می کند، و بعد می آید آخر شب یک چند سطری مطالعه می کند تا تحویل بدهد؛ این خیال می کند انبار مطالعات است! در حالی که این استعداد و این فیض الهی با مسئولیت همراه است. آنهائی که یک نعمتی دارند، در برابر نعمت مسئولند.انسان اگر روزی یک صفحه علم، یک صفحه مطلب علمی بنویسد، سالی یک کتاب ۳۰۰ صفحه ای نوشته. شما می بینید غالب نوشته های بزرگان در سن بین ۴۰ و ۶۰ بود؛ از ۶۰ که انسان بخواهد عبور بکند، دیگر دوران غرامت است. یا بیمار است، یا باید استراحت کند، از ۶۰ به بعد دیگر مُعتَرَکُ المَنایا است، بنابراین قلم مسئول است، نوشتن مسئول است.

### تأکید پیامبر اکرم (ص) به اهمیت ثبت معارف علمی

اینکه می بینید نجارهای ما سابقاً این طور بود، حالا شاید این طور نباشد؛ وقتی یک خط کشی کردند، الگو برداری کردند، این خودکار یا مداد را بالای گوش می گذاشتند، این از بیان نورانی پیغمبر است. ابن اثیر، ۳ تا برادرند. یکی کامل نوشته، یکی نِهایه نوشته، یکی اَلعِقدُ الفَرید نوشته؛ هر کدام کتاب ارزشمندی نوشتند. ابن اثیر در اَلعِقدُ الفَرید نقل می کند که یک کسی خدمت رسول گرامی (ص) آمده، چیزی نوشته؛ بعد قلم را خواست به زمین بگذارد، حضرت فرمود: ضَعْ عَلی اُذُنِک (۲۱)، قلم را بگذار روی گوش ات،از آن به بعد این کم کم رسم شد. وقتی به حضرت عرض می کردند: مجلس شما بسیار سودمند است، وقتی از مجلس بیرون رفتیم آن طراوت را نداریم؛ فرمود: چرا به من می گوئید؟ اِستَعِنْ بِیَمینِک (۲۲)؛ از دست کمک بگیر. مگر می شود کسی اهل علم باشد و نوشته علمی نداشته باشد؟!

بنابراین ما هم باید این مثلث را رعایت کنیم؛ استقلال حوزه، یک؛ حفظ نظام که از برکات حوزه بود حدوثاً و بقاءً، دو؛ و مجتهدانه زندگی کنیم، و آثار علمی داشته باشیم، سه. چون به ما گفته اند: فَاِنْ مِتَّ فَوَرِّثْ کُتُبَکَ بَنیک (۲۳)، این سفارش امام صادق است. فرمود: طوری زندگی کن که وقتی مُردی بچه هایت چهار تا کتاب خطی ارث داشته باشند، این سفارش امام صادق است؛ نه کتاب دیگری را شما یک جائی ذخیره بکنی، در قفسه بگذاری! فَاِنْ مِتَّ فَوَرِّثْ کُتُبَکَ بَنیک، نه کُتُبِ غیرکَ! بنابراین، آن وقت حوزه می شود پر بار. منتها الآن واردات ما در اثر آن غرب گرایی ما بیشتر از صادرات ماست؛ همانطوری که در بحث های کالای مادی متأسفانه اینطور است، کالای معنوی مان همین طور است! اینجا باید جای صادرات باشد.

### ضرورت نیل حوزه علمیّه به استقلال علمی

مرحوم صدر المتألّهین در جلد اوّل اسفار یک سخنی را از جناب شیخ اشراق در مُطارحاتش نقل می کند. شیخ اشراق بعضی از مبانی سست متکلّمان را نقل کرده که بین وجود و عدم واسطه است، ممکن است یک شیئی نه موجود باشد، نه معدوم که بعدها گفته شد: نَفیٌ ثُبُوتٌ مَعَهُمَا مُرادِفَه وَ شُبَهاتُ خَصمِنا کَذا وَ کَذا؛ شیخ اشراق می گوید: سرّ رواج این حرف های سست این است که برخی ها علاقه به فلسفه داشتند، یک؛ خیال می کردند معدن فلسفه یونان است، دو؛ خیال می کردند هر اسمی که یونانی است، فلسفه است، سه؛ هر مؤلّفی که نامش یونانی است، فیلسوف است، چهار؛ این حرف ها را ترجمه کردند، این حرف های سست در بین متکلّمین رواج پیدا کرده، چهار و پنج.

الآن هم همین طور است؛ مگر هر دانشمند غربی فیلسوف است؟ حرف های کانت هم که آوردند، شما می بینید کاملاً مردود است؛ که به او خیلی می بالند. سرّش این است که این حرف ها متروک است؛ آنچه خود داشت ز بیگانه تمنّا می کرد!ما الآن گاهی اشکال می کنیم، می گوییم چرا واردات ما بیش از صادرات ماست. بیشتر از این و بدتر از این، اشکال به خود ما وارد است! آیا کتاب هائی که از این منطقه ترجمه می شود و به غرب و شرق می رود بیشتر است؛ یا کتاب هائی که از آنجا می آید؟ الآن حوزه، مغز متفکّر جهان تشیع است. آن وقت اشکال می کنیم به دولت یا مسئولین که چرا واردات بیش از صادرات است، در حالی که این اشکال به خود ما وارد است!

**بیانات معظم له در ششمین اجلاس اساتید مدارس علمیه قم ـ مدرسه عالی دارالشفاء قم ـ ۹/ ۲/ ۱۳۸۹**

---

(۱) ر. ک: وسائل الشیعه/ ۲۷/ ۳۴
(۲) ر. ک: بحار الأنوار/ ۲۲/ ۴۷۳
(۳) اشاره به: حجرات/ ۶
(۴) اشاره به: توبه/ ۱۲۲
(۵) وسائل الشیعه/ ۱/ ۲۴۵
(۶) ر. ک: الکافی/ ۲/ ۴۶۲ و ۴۶۳
(۷) نهج البلاغه/ خ ۱۴۷
(۸) الکافی/ ۲/ ۶۰۶
(۹) نهج البلاغه/ خ ۲۲۴
(۱۰) وسائل الشیعه/ ۱۶/ ۷۰
(۱۱) گلستان سعدی
(۱۲) غاشیه/ ۶
(۱۳) حاقّه/ ۳۷
(۱۴) جن/ ۱۵
(۱۵) آل عمران/ ۱۰ و ۱۱
(۱۶) بقره/ ۲۴
(۱۷) غافر/ ۷۲ ـ با اختلاف
(۱۸) تکاثر/ آیهٔ ۸
(۱۹) الکافی/ ۲/ ۴۶۳ ـ ( بابُ مَا رُفِعَ عَنِ الاُمَّه )
(۲۰) بحار الأنوار/ ۶۹/ ۵۹
(۲۱) ر.ک: مستدرک الوسائل/ ۸/ ۴۳۳ ـ با اندکی تفاوت
(۲۲) بحار الأنوار/ ۲/ ۱۵۲
(۲۳) الکافی/ جلد ۱/ ۵۲ ـ با اندکی اختلاف

---

# نگاه توحیدی در سبک زندگی اسلامی

*** سیدمحمد رحمانی**

مسلمان دارای سبک زندگی اسلامی خاصی است که محور همه چیز در آن توحید است. هر کاری را که انجام می‌دهد در آن خداوند مدنظر است، زیرا آغاز و انجام و میانه هر چیزی خداست. پس هیچ جایی را خالی از خداوند صمد نمی‌یابد و می‌داند که خداوند همه جا را پرکرده و جایی را خالی و اجوف نگذاشته است و این معنای صمدیت خداوندی است که در سوره توحید بیان شده است.

البته همه ما ادعای مسلمانی را داریم ولی در زندگی، اهل توحید نیستیم. نگاه ما به زندگی، توحیدی نیست. لذا وقتی در زندگی با مساله و مشکلی مواجه می‌شویم، پیش از آن که خدا را ببینیم اسباب و ابزارهای مادی و دنیوی را می‌بینیم و گاه حتی در طول این اسباب خدا را نیز نمی‌بینیم و در حقیقت اعتقادی به توحید فعلی نداریم. باور نداریم که این خداست که همه چیز را آفریده و همچنان در حال خلق است و بقای ما به اوست و هر آنچه درجهان و هستی صادر می‌شود فعل اوست.

### مقام توحید فعلی

این در حالی است که اهل توحید، همچنان که باور به توحید در عبادت و توحید در ربوبیت و توحید در ذات و صفات دارد، به توحید فعلی نیز اعتقاد دارد و خداوند را منشا هر فعل وکاری می‌داند. از این رو به حکم فقر ذاتی (فاطر، آیه ۱۵)خود را در ذات و صفات و فعل، فقیر می‌داند و امور خودش را به خدا واگذار و تفویض می‌کند.(غافر، آیه ۴۴)

از نظر اهل توحید، هر انسانی همچون کودکی شیرخوار است که همواره در همه چیز به خدا نیازمند است و اگر دمی خداوند او را واگذارد نابود می‌شود. اما ما در زندگی و سبکی که در پیش گرفته‌ایم خود را نه شیرخوار و فقیر ذاتی بلکه در نهایت ادب و احترام برای خدا، خود را نوجوانی می‌دانیم که نیازمند نصرت خدا هستیم تا در زندگی ما را یاری نماید. البته بسیاری از انسان‌ها این حد و اندازه را هم برای خدا قایل نیستند، بلکه خود را مردانی رشید می‌دانند که هر از گاهی تنها در مشکلاتی سخت نیازمند خدایی هستند که با کمترین کمک خدا می‌توانند خود به تنهایی از عهده آن مشکلات نیز برآیند. پس کمترین نیاز را به خدا احساس می‌کنند.

البته رسیدن به مقام معرفتی توحید فعل بسیار سخت و دشوار است، زیرا برخی گمان می‌کنند که چنین تصوری از انسان به معنای جبری است که هیچ جایگاهی برای انسان قایل نیست و ارزش انسان در این نظام بسیار پایین آمده است. از این رو اگرچه توحید فعل را به حکم اسلام می‌پذیرند و حتی آن را بر زبان می‌آورند ولی در دل هیچ اعتقادی به آن ندارند. البته خداوند نیز با انسان‌های مسلمانی از این دست کنار آمده است تا آنان را گام به گام به توحید فعل برساند. لذا گاهی با این معرفت ناقص و ناتمام ما از خودش، کنار می‌آید . می‌فرماید: ان تنصروا الله ینصرکم، اگر خدا را یاری کنید خداوند نیز شما یاری و نصرت می‌دهد. (سوره محمد، آیه ۷)

به هر حال، انسان اول خیال می‌کند که کاری از او ساخته است. لذا خداوند را تنها معین و ناصر خود می‌داند. در این سطح از معرفت و اعتقاد، خدا تنها معین و معاون است.

*** دعاهای ما زمانی تاثیرگذار خواهد بود که بدانیم اسلحه و قدرت و پول و ثروت و دیگر ابزارها نیست که می‌تواند دشمن را نابود کند بلکه این خداوند است که این کار را انجام می‌دهد. قدرت عظیم فرعونی را نه با جنگ و اسلحه بلکه با عصا و آب نابود می‌کند؛ زیرا همه هستی جنود الهی است.**

اما وقتی انسان از نظر سطح معرفتی و اعتقادی بالاتر آمد، در آن‌جا می‌فهمد که خدا ناصر نیست بلکه ولی اوست.

اگر بخواهیم فرق جوهری نصرت و ولایت را بدانیم به همان مثال شیرخوار و نوجوان بازمی‌گردیم. این طفل تا زمانی که شیرخوار است تحت ولایت پدر و مادر است. پدر و مادر ناصر کودک شیرخوار نیستند تا به او کمک بکنند، بلکه ولی او هستند؛ زیرا این شیرخواره هیچ‌کاره است و اصلا نمی‌تواند خودش را اداره کند؛ زیرا پدر و مادر تمام کارهای این کودک شیرخوار را انجام می‌دهند. اما وقتی این شیرخوار رشد کرد و بزرگ‌تر شد و به سن نوجوانی یا جوانی رسید، در این زمان از او قدری کار ساخته است و برخی از کارهایش را پدر و مادر انجام می‌دهند. در این حالت، والدین ناصر او هستند و دیگر آن ولایت پیشین نیست.

### موجودات هستی، در حکم شیرخوار برای خدا

حقیقت این است که ما انسان‌ها بلکه همه موجودات هستی نسبت به خداوند همان شیرخواری هستیم که هیچ‌گونه استقلالی نداریم؛ پس نباید خود را مستقل تمام یا مستقل نیم بند تصور کنیم که نیازمند نصرت الهی باشیم، بلکه ما نیازمند ولایت خداوندی هستیم تا همه کارهای ما را انجام دهد.

پس اگر خداوند در آیه ۷ سوره محمد از یاری کردن انسان و خدا سخن به میان می‌آورد و از نصرت دو سویه سخن می‌گوید، این از باب همراهی با ماست تا ما را یک گام به حقیقت خود نزدیک کند.

*** کسی که به سطح معرفتی و اعتقادی تفویض و ولایت رسید، وقتی کسی به او خیری رساند یا چیزی داد، می‌داند که خداوند به او این نعمت را بخشیده است و آن دیگری تنها واسطه فیض الهی بوده است. وقتی میوه‌ای برای او آورند می‌گوید این را خدا به دست فلانی به من رسانیده است. اگر مشکلی در زندگی‌اش حل و فصل شد می‌گوید خداوند این مشکل را به دست فلانی برای من حل کرده است.**

اما وقتی به سطح برتر و بالاتری از معرفت رسیدیم و اعتقاد به این معنا پیدا کردیم که دارای فقر ذاتی هستیم و هیچ استقلالی نداریم و همه فعل ما متوقف به فعل و اراده و مشیت الهی است، آن زمان است که خود را تحت ولایت الهی می‌دانیم و طوری دیگر می‌اندیشیم و رفتار می‌کنیم و سبک زندگی ما به طور کامل تغییر می‌کند.

### هر چه هست، از اوست

کسی که به سطح معرفتی و اعتقادی تفویض و ولایت رسید، وقتی کسی به او خیری رساند یا چیزی داد، می‌داند که خداوند به او این نعمت را بخشیده است و آن دیگری تنها واسطه فیض الهی بوده است. وقتی میوه‌ای برای او آورند می‌گوید این را خدا به دست فلانی به من رسانیده است. اگر مشکلی در زندگی‌اش حل و فصل شد می‌گوید خداوند این مشکل را به دست فلانی برای من حل کرده است.

بخشی از مسلمانان، خدا را در فعل خود و دیگران نمی‌بینند. از این رو می‌گویند این میوه و پارچه و نعمت را فلانی داده است، در حالی که این را فلانی فقط آورده است؛ بلکه این نعمت‌ها را خدا داده است. پس وقتی از وضعیت چیزی می‌پرسیم سه پرسش خواهیم داشت: چه چیزی را چه کسی آورده و چه کسی داده است؟ این میوه را باغبان آورده و خدا داده است. این همان تفکر و اعتقاد و باور توحیدی است که شامل توحید در فعل نیز می‌شود. خداوند به صراحت در آیه ۵۳ سوره نحل به ما می‌آموزد: ما بکم من نعمه فمن الله؛ هیچ نعمتی جز از خدا نیست. پس هر چیزی که به ما می‌رسد از خدا می‌رسد هر چند که در اینجا برخی‌ها واسطه فیض الهی می‌شوند.

ما باید در هر کار و سخنی که داریم به این منطق توحیدی نطق کنیم و سخن بگوییم. بدانیم که خداوند است که هر چیزی از جمله خودمان را به نطق آورده است (فصلت، آیه ۲۱) و اوست که با الهامات خود افکار پاک و اندیشه‌های ناب را در قلب‌هایمان قرار می‌دهد، (شمس، آیه ۷ و ۸) و اوست که حکمت و علم و منطق را در جان ما قرار داده و به ما عزم و اراده عمل بخشیده است. این‌گونه نیست که یک بار این عمل صورت گرفته بلکه باید بدانیم که دم به دم فیض الهی می‌رسد و ما از برکات آن بهره‌مند می‌شویم. اگر دمی این فیض قطع شود چه کسی ما را نگه می‌دارد؟ چه کسی پرندگان را دم به دم در پروازشان هدایت و نگه می‌دارد تا سقوط نکند؟(نحل، آیه ۷۹)

دعاهای ما زمانی تاثیرگذار خواهد بود که بدانیم اسلحه و قدرت و پول و ثروت و دیگر ابزارها نیست که می‌تواند دشمن را نابود کند بلکه این خداوند است که این کار را انجام می‌دهد. قدرت عظیم فرعونی را نه با جنگ و اسلحه بلکه با عصا و آب نابود می‌کند؛ زیرا همه هستی جنود الهی است. (فتح، آیه ۴)

اگر مطلبی و کشفی عالی کردیم و اختراعی بزرگ داشتیم بدانیم که این را خداوند در ما الهام کرده وتنها خداوند ما را واسطه این فیض به دیگران قرار داده است. اگر بگوییم این مطلب بزرگ را استادی بزرگ گفته باید توجه داشته باشیم که این استاد را خداوند به این کلام گویا کرده است و اگر اراده و مشیت و الهامات خداوندی نبود این هرگز به چنین سخن و کلامی به نطق درنمی‌آمد.

خداوند به صراحت در آیاتی چند به توحید فعل تاکید می‌کند و ما را بدان می‌خواند تا در زندگی خود این همه گرفتار کیش شخصیت خود یا دیگران نشویم و بدانیم که هر نعمتی، از خداوند است (نحل، آیه ۵۳) و کارهای خویش را به خداوند تفویض کنیم و از مقام برتر ولایت و نه نصرت او بهره‌مند شویم و چون شیرخوارگان همه هستی خود را به او بسپاریم تا ما را بپروراند و تربیت و ربوبیت کند. پس چنان که در تعقیبات نماز ظهر و عصر وامثال ذلک آمده این دعا را برای ملکه شدن در جان خودمان همواره زمزمه کنیم: «اللهم ما بنامن نعمه فمنک؛ خدایا هر آنچه از نعمت برایمان است، از توست. (مصباح المتهجد، ص ۶۳، ۷۵، ۱۰۲، ۱۱۱ و ۲۱۷)

---

## چراغ راه

### رابطه عقل و دین

**قال‌الصـادق(ع): من کان عاقلاً کان له دین و من کان له دین دخل الجنه.**

امام صادق(ع) فرمود: هرکس عاقل باشد او را دین باشد، و هرکه او را دین باشد داخل بهشت می‌شود. (۱)

---

۱- اصول کافی، ج۱، ص۱۱

## حکایت خوبان

### رویت خدا با چشم دل

ابوبصیر از شاگردان امام صادق(ع) با سوابق فراوانی که در تهذیب نفس داشت و در پرتو عنایت خاصی که امام صادق(ع) درباره او انجام داد توفیق رویت قلبی خدا برای او حاصل شد. در این حال به امام صادق(ع) عرض کرد: اجازه دارم این حدیث را از شما برای دیگران نقل کنم؟ حضرت فرمود: نه، چون اگر این مطلب برای همه نقل شود، عده‌ای رویت قلبی را به آن معنا که تو می‌گویی منکر می‌شوند و خیال می‌کنند، دیدن خدا شبیه دیدن دیگران با چشم ظاهر است و این موجب کفر آنان می‌شود. چون رویت خدا، رویت با قلب است و رویت قلبی هرگز مانند دیدن با چشم نیست، خدا از آنچه اهل تشبیه و کافران او را وصف می‌کنند، برتر است،۱ هر کسی نمی‌تواند عمق رؤیت قلبی را ادراک کند برخی آن را با دیدن با چشم سر اشتباه می‌گیرند. امام صادق(ع) وقتی به ابوبصیر که فاقد چشم سر بود می‌گوید: به تو می‌گویم خدا را می‌بینی می‌گویی آری! معلوم می‌شود که با چشم دل می‌بینی نه با چشم سر، زیرا تو از چشم ظاهری بی‌بهره‌ای.

---

۱- توحید صدوق، ص ۱۱۷

## پرسش و پاسخ

### شاخص‌های عقلانیت و اعتدال

**پرسش:**

**عقلانیت و اعتدال که دو رکن اساسی در تعالیم حیاتبخش اسلام است از چه ویژگی‌ها و شاخص‌هایی برخوردار است؟**

**پاسخ:**

در اینکه آموزه‌ها و تعالیم حیاتبخش اسلام برپایه عقل و منطق استوار است و روش و منش پیامبران، ائمه و اولیای خدا بر مبنای اعتدال و به دور از هرگونه افراط و تفریط بوده است شکی نیست. اما اگر بخواهیم شاخص‌ها و ویژگی‌های عقلانیت و اعتدال را تبیین کنیم، به یک سلسله مباحث گسترده، دنباله‌دار و پی‌درپی خواهیم رسید که گنجایش و ظرفیت ستون این اجازه را نخواهد داد. بنابراین در اینجا به نحو اجمال به این سوال پاسخ می‌دهیم و محورهایی را که عمدتا از احادیث الهام گرفته شده، به صورت فهرست‌وار عنوان می‌کنیم:

۱-روی مرز خود حرکت می‌کند.
۲-عادلانه و بدور از هرگونه افراط و تفریط عمل می‌کند.
۳-طبیب‌وار با مردم تعامل دارد.
۴-قول و فعلش یکی است.
۵-از تجربه‌های دیگران پند می‌گیرد.
۶-دیگران را حقیر نمی‌شمرد.
۷-غیبت نمی‌کند و تهمت نمی‌زند.
۸-گفتاری اندک، جالب و مستدل دارد.
۹-اعتماد به افکار خود (استبداد رای) ندارد، و متحجر نیست.
۱۰-هرچیزی را در جای خودش قرار می‌دهد.
۱۱-با هوای نفس خود مخالفت می‌کند.
۱۲-غضب و خشم خود را مهار می‌کند.
۱۳-قدرت انتخاب بد از بدتر و اهم و مهم را دارد.
۱۴-عجب و خودپسندی در او راه ندارد.
۱۵-خود سر نیست و مشورت می‌کند.
۱۶-لجاجت و سرکشی نمی‌کند.
۱۷-به عیوب خود بیشتر از عیوب دیگران می‌پردازد.
۱۸-مدارا و خوش رفتاری و حسن سلوک دارد.
۱۹-دیگران را استهزاء نمی‌کند.
۲۰-اطاعت و بندگی خدا را می‌کند.
۲۱-خود را جای دیگران در تصمیم‌گیری‌ها قرار می‌دهد.

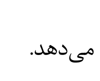

## سلوک عارفانه

### امیدواری سالک در رسیدن به مطلوب

(بدان ای سالک راه خدا!) رجاء ضد یأس است. رجاء امیدواری و یأس ناامیدی است. راجی امید دارد به مطلوب خود برسد و مأیوس از درک مطلوب خود ناامید است. چون هر امیدوار در راه وصول به مطلوب خود از جهت نرسیدن به مطلوب خائف است. از این جهت رجاء به معنی خوف نیز آمده است. در آیه ۱۳ سوره نور رجاء به معنی خوف آمده است. «مالکم لاترجون لله و قارا» به شما چه شده است که از عظمت خدا خائف نیستید؟

علت خوف «نفس» و علت رجاء «حق» است. خائف خوفش از جهت خویش و رجائش از طرف حق متعال است. خائف خوف دارد مبادا تکلیفی که به عهده اوست خوب نتواند از عهده انجام آنها برآید، عمل خود را قابل و لایق مقام کبریایی حق نمی‌داند، ولی در عین حال امیدوار است که حق متعال بر او ایراد نگیرد. خوف او از ناحیه خود او و رجائش از ناحیه حق متعال است. خائف چون به کرم مرجو امیدوار است، نسبت رجائش به غیر و چون به نقص خود معترف است نسبت خوفش به خود او منتسب است.

رجا و خوف برای سالک در راه سلوک به منزله دو بال هستند، سالک با این دو بال در حرکت و سیر است اگر خود سالک شکسته شد (به فنای نفس رسید) بدیهی است دو بال او هم شکسته خواهند شد.

حد رجاء تا سر حد لقاء است، اگر لقاء حاصل شود رجاء زایل می‌گردد.

### مراتب رجاء

رجاء مادون لقاء به سه مرتبه تقسیم می‌شود:

۱- رجاء در درجه اول آن رجایی است که عامل را به کوشش وامی‌دارد و به خدمتش لذت می‌دهد و او را بیدار می‌کند که از مناهی بگذرد.

۲- درجه دوم از رجاء مربوط به صاحبان ریاضات است آن افرادی که کوشش می‌کنند به مقامی برسند که قصد آنها خالص گردد، ضمیر آنها پاک شود و از شرک نجات یابند. این رجاء به ترک لذائذ، همراه کردن عمل با علم و به طلب بیزاری از غیر حق است.

۳- در درجه سوم رجاء از آن ارباب قلوب است. رجاء ارباب قلوب رجاء لقاء حق است، رجایی است که باعث ازدیاد اشتقاق، سبب نقض عیش و موجب کناره‌گیری از خلق است.(۱)

---

۱- مقامات معنوی، محسن بینا، ج۱، ص۱۲۹